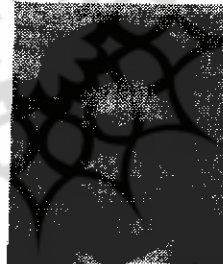


درک واقعیات برای گزینش سیاست واقع بینانه

نوشته دکتر انور خامه‌ای

همکاری و دوستی در این مرزها باشیم.

افزون بر این، ملت ایران از جهت‌های دیگری نیز با مردم این جمهوریها شباهت و نزدیکی دارد. بخش مهمی از مردم آسیای میانه به زبان فارسی سخن می‌گویند و با ما همزبانند. اینها نه تنها شعرها و شاهکارهای ادبی ما را می‌خوانند و از آنها بهره می‌برند، حتی شاعران و ادیبان بزرگ ایران را (مانند فردوسی، حافظ و سعدی)، از آن خود می‌دانند و به آنها افتخار می‌کنند. از این گذشته اکثریت مطلق ساکنان این جمهوریها مسلمانند و با ایرانیان همدین و همکیش. این نیز عامل دیگری است که آنان را به ما پیوند می‌دهد. یا بهتر بگوییم پیوند میان ما و آنها را محکمتر می‌سازد. سرانجام فرهنگ مشترک، اخلاق، آداب و عادات مشابه بر استواری این پیوند می‌افزاید.



دکتر انور خامه‌ای

سخن کوتاه کنیم... ما ایرانیان از همه ملتهای دیگر به مردم این جمهوریها نزدیکتریم و باید به سرنوشت و آینده آنها علاقه‌مند باشیم. و این کار بدون شناخت مشکلات و مسائل آنها در زمان حال و آینده میسر نتواند بود و لازمه آن نیز آگاهی از سرنوشت تاریخی این اقوام و مردمان است. پس با نگاهی به گذشته آنان بررسی خود را آغاز می‌کنیم. سپس نظری به تحول تاریخی آنان می‌افکنیم. آنگاه وضع کنونی آنها را از نظر سیاسی و اقتصادی مورد بررسی قرار می‌دهیم. سرانجام به نتیجه‌گیری می‌پردازیم و می‌کوشیم به بینیم کشور ما چه سیاست و چه روشی باید در برابر آنان در پیش گیرد. لیکن همین جا بگوییم در همه این مراحل ناگزیریم وضع جمهوریهای آسیای میانه را با جمهوریهای قفقاز از هم جدا کنیم و جداگانه به شرح سوابق تاریخی و اوضاع گذشته و کنونی هر کدام بپردازیم.

افتتاح راه آهن سرخس-تجن که شبکه راه آهن ایران را به خطوط ارتباطی جمهوریهای آسیای میانه، روسیه و چین متصل کرده و در گسترش حمل و نقل میان این کشورها تأثیر فراوانی خواهد داشت، به روابط ایران با این جمهوریها، و همچنین با جمهوریهای شوروی سابق در قفقاز، اهمیت و حساسیت ویژه‌ای بخشیده و آن را در ردیف اولویت‌های سیاست خارجی ما قرار داده است. از این رو به بررسی کلی این موضوع می‌پردازیم و به این منظور نخست از اهمیت و موقعیت متقابل این جمهوریها و کشور ما برای یکدیگر سخن خواهیم راند. سپس نگاهی به وضع این کشورها در گذشته و امروز خواهیم افکند. و در پایان به استراتژی و تاکتیک سیاسی مطلوبی که ایران باید در برابر این کشورها اتخاذ کند، توجه خواهیم کرد.

گمان نمی‌کنم هیچ فرد واقع بینی در اهمیت رابطه با این جمهوریها برای کشور ما تردید داشته باشد و قطع رابطه با آنها، یا بی‌اعتنایی به گسترش این روابط را توصیه کند. ما با این جمهوریها بیش از دو هزار کیلومتر مرز آبی و خاکی مشترک داریم و اینها جمعا بزرگترین همسایه ما را تشکیل می‌دهند. از نظر تاریخی این سرزمینها و اقوام ساکن در آنها تا کمتر از دو قرن پیش بخشی از امپراتوری ایران بوده و سرنوشت مشترکی با ملت ما داشته‌اند. از آن زمان که دولت استعمارگر روسیه تزاری برور اسلحه آنها را از ایران جدا کرد و به زیر سلطه استعماری خویش درآورد، باز هم اینها روابط اقتصادی و بازرگانی نزدیکی با کشور ما داشته‌اند و راه رفت و آمد مهمی برای ما به کشورهای دیگر بوده‌اند. ملت ما خاطره‌های تلخ و شیرین فراوانی از همسایگی با این سرزمینها دارد. از یک سو تمدن غربی و اروپایی عمدتاً از همین راه به کشور ما نفوذ کرده است و از سوی دیگر، همواره شمشیر داموکلس تجاوز و تهاجم (به تنهایی یا همراه با دشمنان دیگر) از این طرف استقلال ما را تهدید می‌کرده است. از این رو اکنون که این کشورها استقلال خود را باز یافته‌اند، ما آن را به فال نیک می‌گیریم و امیدواریم از این پس همواره شاهد صلح و صفا و

گذشته و امروز جمهوریهای آسیای میانه

سرزمینهای واقع در شرق دریای خزر، یعنی آنجائی که تاریخ‌نویسان و جغرافیایانگاران اسلامی ماوراء النهر می‌نامیدند، تا نیمه اول قرن نوزدهم جزئی از امپراتوری ایران به شمار می‌آمدند، گرچه در پاره‌ای از این دوران، به ویژه در اواخر قرن هیجدهم و پس از آن دولت‌های وقت ایران نه سلطه‌ای بر این سرزمینها و اقوامی که در آن می‌زیستند داشتند و نه به آن می‌اندیشیدند، بلکه بیشتر در فکر آن بودند که خود را از گزند حمله ازبکها و ترکمنها و غیره در امان نگاه دارند. در آن هنگام ساکنان این سرزمینها از فقیرترین و عقب‌افتاده‌ترین مردم جهان بودند. سرزمین میان رودهای سیخون و جیحون که روزگاری آبادترین و شکوفاترین بخش آسیا به شمار می‌رفت به چنان روزی افتاده بود که به گفته سعدی «ملخ بوستان خورد و مردم ملخ!» در هر گوشه آن خانی یا امیری بر مثنی مردم بی چیز، گرسنه و بی‌سواد فرمان می‌راند و چشم طمع به مال و مقام همسایه خود دوخته بود.

در اواسط قرن نوزدهم تزار روسیه به امید دست یافتن به آبهای گرم جنوب، این نواحی را از حاکمیت اسمی ایران بیرون و به تصرف خود درآورد. اما وضع این مردمان کمابیش همان ماند که در گذشته بود. خانها و امیرها که اینک با فرماندهان روس پیمان بسته بودند، بجای خود ماندند و گرسنه‌ها و بی‌سوادها هم به زندگی فلاکت‌بار خود ادامه دادند. شماره کمی از روسها که بیشتر آنها نظامی بودند برای نشان دادن حاکمیت تزار به این سرزمینها آمدند تا در فرصتی مناسب بار دیگر بسوی جنوب پیش رانند. اما وضع اقتصادی اینجا همان گونه ماند که پیش از آن بود. روسها آنقدر زمین و موقعیت مناسب برای سرمایه‌گذاری و بهره‌برداری در کشور خود و مستعمرات دیگر خویش در اختیار داشتند که نیازی به استفاده از بیابانهای عریان و سوزان این نواحی برایشان نبود.

اما انقلاب اکبر و پیدایش نظام شوروی کم‌کم وضع این سرزمینها و مردم آن را عوض کرد. نخست در دوره کوتاهی که بلشویکها سرگرم جنگ داخلی بودند و با چنگ و دندان می‌کوشیدند تا حکومتی را که به دست آورده بودند نگاه دارند. مردم این سرزمینها

فرستی یافتند تا به خود بجنیند. رهبران شوروی از یک سو و دولت انگلیس از سوی دیگر آنها را به این کار تشویق و تحریک می‌کردند. لنین در همان ده روز اول فرمانروایی خود فرمانی صادر و همه مستعمرات سابق روسیه را آزاد و مستقل اعلام کرد. البته دلش برای ازبکها و تاجیکها نسوخته بود بلکه می‌خواست پشت جبهه دشمنانش یعنی «ضدانقلابیها» را ناامین کند و ضمناً در باغ سبزی هم به آزادیخواهان دنیا، به ویژه در مستعمرات نشان دهد. انگلیسیها هم نقشه تصرف مستعمرات جدید و دور ساختن دشمن را از هند و معادن نفت در سر می‌پروراندند.

نتیجه این شد که از یک سو خانها و امیرها از نو علم حاکمیت و فرمانروایی مستقل خود را برافراشتند.

از سوی دیگر گروه کوچکی از روشنفکران که اکثر آنها در اثر انقلاب ۱۹۰۵ و جنگ جهانی اول از قفقاز و جاهای دیگر به اینجا آمده بودند جنبش جدیدیسم را به وجود آوردند که خواهان آزادی، فرهنگ اروپایی و پیشرفت بود. بدین سان مردمان این سرزمین برای نخستین بار از خواب قرون گذشته بیدار شدند.

البسته دوران استقلال و جنبش بسیار کوتاه بود. بلشویکها به مجرد اینکه از شر «ضد انقلاب» آسوده شدند «انقلابیهای حرفه‌ای» خود را به اینجا فرستادند و آنها که عده‌ای را دور خود گرد آورده بودند به نام «حزب کمونیست ترکستان» تقاضای پیوستن به اتحاد شوروی را کردند و به دنبال آن ارتش سرخ با توپ و تانک این منطقه را اشغال کرد. اما دوران سلطه بلشویکها بر این سرزمینها با دوران استعمار تزاری از جهات متعددی تفاوت داشت. بعضی از این تفاوتها بنیادی، و بعضی ظاهری بود. از یک سو دولت شوروی برای رفع نیازهای خود به بهره‌برداری از منابع سرشار طبیعی این منطقه پرداخت. معادن نفت، گاز، آهن، طلا و فلزات دیگر مورد شناسایی قرار

گرفت و برای بهره‌برداری از آنها سرمایه‌گذاریهایی هنگفتی انجام شد. استخراج این معادن به نیروی برق نیازی داشت و در نتیجه سدهای بزرگی روی رودخانه‌های این منطقه ساخته شد. آبی که پشت این سدها جمع می‌شد رهبران شوروی، به ویژه خروشچف را به فکر بهره‌برداری از زمینهای بکر این منطقه انداخت. صدها میلیون هکتار زمینهای منطقه زیر کشت رفت و مزارع وسیع غلات، پنبه و محصولات دیگر سراسر این سرزمین را فراگرفت.

تولید محصولات معدنی، صنعتی و کشاورزی، تدارک وسائل حمل و نقل و ایجاد امکانات ارتباطی را ایجاد می‌کرد. لذا شبکه‌های عظیمی از راه‌آهن، جاده‌ها، لوله‌های نفت و گاز، فرودگاهها و بندرها و

وضع مردمان آن را عوض کرده است.

اما افزون بر اینها، در دوران نظام شوروی تغییرات دیگری نیز روی داده است که بیشتر سطحی و ظاهری است. حکومت شوروی از همان آغاز تسلط بر این منطقه احساس کرد که قومهای گوناگونی با زبانها، اعتقادات، آداب و عادات کم و بیش مختلف در آن می‌زیند و باید روابط هر کدام با دولت شوروی و رابطه خود آنها با هم تنظیم شود. از این رو پس از مطالعاتی آنها را به پنج جمهوری تقسیم کرد که مطابق تعریف ارائه شده در قانون اساسی اتحاد شوروی سابق از استقلال کامل برخوردار بودند و به میل خود به این اتحاد پیوسته بودند و هر وقت می‌خواستند می‌توانستند از آن جدا شوند. اما همه کس می‌دانست



باغ ملی لنین در عشق آباد... چه کسی می‌پذیرد ساختارهای بنیادین سیاسی در کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق تغییر کرده است؟

که این، نوشته‌ای بیش نبود. همچنین در دوران هر یک از این جمهوریهایی بخشها و شهرستانهایی پدید آمد که از خود مختاری اقتصادی و فرهنگی برخوردار بودند. اما برای اینها نیز روشن بود که این خود مختاری تا حدودی است که با برنامه‌های از پیش تعیین شده اقتصادی و فرهنگی حزب کمونیست و رهبری شوروی وفق دهد. در نتیجه این نظم نو نتوانست خصوصتها و کشمکشهای قومی را که میان مردمان این منطقه وجود داشت از میان ببرد، بلکه دعاوی مالکیت ارضی هم میان جمهوریهایی به وجود آورد. فروپاشی

ارتباطهای مخابراتی پدید آمد. یک چنین تأسیساتی بدون وجود کارگرانی که دست کم مختصر خواندن و نوشتن بدانند غیر ممکن بود. مهندس و شاید تکنیسین را می‌شد از روسیه یا جای دیگر به اینجا آورد. اما کارگر ساده و حمال و کشاورز را نمی‌شد. پس چاره‌ای جز آموزش رایگان و ایجاد مدارس حرفه‌ای وجود نداشت. امروز در این جمهوریهایی چندین هزار مدرسه حرفه‌ای و حتی چند دانشگاه وجود دارد. طبق آمار رسمی بیش از ۹۹٪ اهالی سواد دارند. این تغییرات بنیادی بکلی چهره این منطقه و

فرستادند و آنها که عده‌ای را دور خود گرد آورده بودند به نام «حزب کمونیست ترکستان» تقاضای پیوستن به اتحاد شوروی را کردند و به دنبال آن ارتش سرخ با توپ و تانک این منطقه را اشغال کرد. اما دوران سلطه بلشویکها بر این سرزمینها با دوران استعمار تزاری از جهات متعددی تفاوت داشت. بعضی از این تفاوتها بنیادی، و بعضی ظاهری بود. از یک سو دولت شوروی برای رفع نیازهای خود به بهره‌برداری از منابع سرشار طبیعی این منطقه پرداخت. معادن نفت، گاز، آهن، طلا و فلزات دیگر مورد شناسایی قرار

شوروی زمینه مساعدی برای شعله‌ور شدن آتش این اختلافات و خصوصتها فراهم آورد.

سابقه تاریخی جمهوریهای قفقاز

قفقاز، برخلاف آسیای میانه، در طول تاریخ همواره یکی از آبادترین و پررونقترین بخشهای امپراتوری ایران بوده است. هنگامی که تزارها در آغاز قرن نوزدهم این سرزمین را مورد تجاوز قرار دادند و آن را از کشور ما جدا کردند تنها برای دست یافتن به اقیانوس هند نبود، بلکه زیباییهای طبیعی، منابع سرشار و مردمان پرکار و با فرهنگ آن نیز دیک طمع آنها را به جوش آورده بود. روسها پس از تسلط بر این منطقه شروع به سرمایه گذاری در آن و بهره برداری از منابع، به ویژه نفت باکو کردند. اهمیت قفقاز از نظر اقتصادی و سیاسی برای روسها محدود بود که به منظور از دست ندادن آن به سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» متوسل شدند و مشتعل نگاه داشتن آتش دشمنی-مذهبی میان ارامنه و مسلمانان و اختلاف قومی میان ارامنه و گرجیها بنیاد سیاست استعماری آنها بود. این روش استعماری در سرزمینی که مردم آن دارای اقتصاد و فرهنگی نسبتاً پیشرفته بودند و بعضی از بخشهای آن پیشینه استقلال و خودگردانی داشتند موجب رشد جنبشهای ملی و آزادخواهی از یکسو و پیدایش و رشد سازمانهای کارگری و سوسیالیستی از سوی دیگر در این منطقه شد. در هنگام انقلاب ۱۹۰۵ نه تنها باکو و تفلیس بلکه تمام قفقاز دستخوش قیام و شورش بود. همچنین پس انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و سقوط تزار، سراسر قفقاز به ویژه باکو و تفلیس صحنه تظاهرات ملی و کارگری بود. هنگامی که لنین در اکتبر ۱۹۱۷ فرمان آزادی مستعمرات تزاری را اعلام کرد، مردم گرجستان پیش از آن استقلال خود را اعلام کرده و به دست آورده بودند. کمی پس از آن، در آغاز سال ۱۹۱۸ کارگران باکو نخستین حکومت کمونیستی را در قفقاز تشکیل دادند. لیکن انگلیسها باکو را محاصره و اشغال کردند و شانومیان و ۱۳ نفر دیگر از رهبران این حکومت را به ترکستان بردند و در آنجا تیرباران کردند. با وجود این وقتی انگلیسها وادار به تخلیه باکو شدند، مساواتیستها یعنی هواداران اتحاد اسلام شهر را تصرف و استقلال «آذربایجان» را اعلام کردند. از آنچه گفتیم تفاوت فاحش میان جمهوریهای آسیای میانه و جمهوریهای قفقاز معلوم می شود. این تفاوت در هنگام فروپاشی نظام شوروی نیز آشکار شد. مردم «آذربایجان» و گرجستان منتظر نشستند تا پس از پیروزی یلتسین بر کودتای نافرجام اوت ۱۹۹۱ به آنها استقلال داده شود، بلکه از همان زمان فرو ریختن دیوار برلن علم استقلال طلبی را برافراشتند.

مسائل جمهوریهای قفقاز

در دوران کنونی مردم جمهوریهای قفقاز براسی

از نظام سابق شوروی روگردان و خواستار حکومتی واقعاً آزاد و ملی اند. در گرجستان بلافاصله پس از اعلام استقلال مردم گامساکوردیا را با اکثریت قاطع به رهبری برگزیدند. خوردیا یک مجاهد ملی بود، هیچگاه در حزب کمونیست شرکت نکرده و به خاطر مبارزه با آن سالها در زندان مانده بود. او با آمریکا و انگلیس نیز رابطه‌ای نداشت و مخالف دخالت همه کشورها در امور گرجستان بود. به همین جهت روسیه دست در دست آمریکا و کشورهای غربی دیگر به زور کودتا حکومت او را برانداختند و شوارنادزه را که یکی از نامحجوبترین چهره‌ها از نظر گرجی‌ها است و با تملق‌گویی از برژنف و آندریوف به مقامی رسیده بود بجای او نشاندند. در آذربایجان نیز «جبهه خلق» توانست قدرت را به دست گیرد و کوشید نظام سابق را تغییر دهد. ولی یلتسین با پشتیبانی دولت آمریکا به کمک دستیاران خود کودتایی به راه انداختند و او را برداشتند و علی اوف را که نسخه دوم شوارنادزه است به قدرت رساندند. این دو نفر هیچگونه پشتیبانی ملی ندارند و با حمایت روسیه و آمریکا و به منظور حفظ منافع آنها حکمرانی می کنند. اما در پتروسیان رهبر کنونی جمهوری ارمنستان، برخلاف آن دو نفر ظاهراً از پایگاه مردمی برخوردار است و ضمناً مورد مخالفت روسیه و آمریکا نیز قرار نگرفته است. وی گرجه در درون جمهوری تغییراتی را انجام داده و گامهایی در جهت دوری از نظام سابق شوروی و پیشروی بسوی مردم سالاری برداشته است، لیکن با مخالفت شدیدی در داخل مواجه نشده است. علت اینکه روسیه و آمریکا علیه او دست به توطئه نزنند یکی این است که وی با حفظ رجهت خود در میان مردم روابطه دوستانه خود را با روسیه نیز حفظ کرده است. و این دو با هم مانعاًالجمع نیست چون در میان ملل مستعمره سابق روسیه تنها ارمنی‌ها نظر خوشی نسبت به روسها دارند. و اما مخالفت نکردن دولت آمریکا به خاطر نفوذ فراوانی است که ارامنه ساکن آمریکا در دستگاه حاکم این کشور دارند.

وضع داخلی جمهوریهای آسیای میانه

رهبران جمهوریهای آسیای میانه همه ادعا می کنند که گویا پس از فروپاشی شوروی تغییرات بنیادی مهمی در ساختار حکومتی آنها ایجاد شده است. لیکن براسی هیچگونه تغییر و تحول اساسی در این ساختار روی نداده و اداره این جمهوریها کمابیش به همان صورتی است که در زمان گورباچف و حتی در دوران برژنف بوده است. ظاهراً حزب کمونیست در همه این کشورها منحل شده یا از حالت حزب واحد حاکم درآمده است. اما در واقع در همه این جمهوریها یک حزب واحد حاکم به نامهای مختلف، دموکراتیک، کارگری، خلقی و... وجود دارد که کادر حرفه‌ای آن همان کادر حزب کمونیست سابق، سازمان آن تابع

همان اصل «دموکراسی متمرکز» لنینستی، رهبران آن که رهبر و رئیس جمهور کشور است، همان رهبر حزب کمونیست سابق است. در دستگاه حکومتی اکثر مهره‌های اصلی را همان اعضای نو نما کلاتورای سابق اشغال کرده اند. مهمتر از همه دستگاه امنیتی همان کا.گ.ب پیشین است که در بعضی جمهوریها حتی نام آن نیز عوض نشده است.

این دستگاه بر همه سازمانها و مؤسسات نظارت مطلقه دارد و خود در اختیار رئیس جمهور یا رهبر کشور است. از نظر اقتصادی نیز جز اینکه بعضی از این جمهوریها واحد پول خود را تغییر نام داده و نام دیگری جز روبل برای آن برگزیده اند تحول اساسی دیگری رخ نداده است. تازه حسابهایی که با این پول جدید انجام شده است در نهایت به روبل روسی تبدیل و محاسبه می شود. از نظر وجود احزاب مخالف علنی یا مخفی تنها استثنایی که من اطلاع دارم تاجیکستان است. در سایر این جمهوریها یا حزب دیگری جز حزب حاکم وجود ندارد یا اگر هست، زابندهای تشریفاتی از آن حزب است برای اینکه بگویند آزادی احزاب وجود دارد.

یگانه تغییر اساسی که در این جمهوریها روی داده آزادی آنها در روابط اقتصادی و سیاسی خسارچیشان است. در دوران پیش از فروپاشی، هیچکدام از این جمهوریها حق افتتاح سفارت یا کنسولگری‌ها یا نمایندگی در کشورهای خارجی، به ویژه کشورهای رقیب شوروی را نداشتند. هیچگونه معاهده اقتصادی یا سیاسی یا نظامی با هیچ کشور دیگری نمی توانستند داشته باشند. اما اکنون در این زمینه آزادی بیشتری دارند. البته در بعضی مسائل مهم باید قبلاً توافق روسیه را جلب کنند و الا گرفتار دشواریهایی خواهند شد.

سیاست ما نسبت به این جمهوریها

اما اصول سیاست و روش سیاسی ما نسبت به این جمهوریها پیش از هر چیز بستگی به میزان استقلال و نوابستگی آنها به کشورهای دیگر به ویژه آمریکا و دست نشاندگانش در منطقه دارد. از این اصل کلی که بگذریم ما باید:

- الف) جویای توسعه روابط اقتصادی، بازرگانی، فرهنگی و سیاسی با همه این کشورها باشیم.
- ب) بکوشیم به آنها تفهیم کنیم که هرچه بیشتر روی پای خود بایستند و مستقل عمل کنند به سود خود آنهاست.
- ج) در برابر نفوذ اقتصادی کشورهای استعمارگر در این کشورها و گرفتن امتیازهای کلان از آنها، حساسیت نشان دهیم.
- د) از حقوق مشروع بین المللی خودمان در دریای خزر دفاع و با کشورهای ساحلی آن همکاری کنیم.

اجتماعی